

تناسخ در معادشناسی ملاصدرا

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۷/۴

تاریخ تأیید: ۱۳۹۲/۸/۰۸

محمدحسین دهقانی محمودآبادی*

چکیده

در بیشتر مکاتب، مانند هندوئیسم و بودیسم و مکتب‌های فکری یونان باستان، مانند مکتب سعادت‌گرای سقراط و افلاطون، باور به تناسخ دیده می‌شود. دوگانه‌انگاران درباره حقیقت انسان که روح مجرد و ماندگار را برای آدمی پذیرفته‌اند، با این پرسش بنیادین مواجه‌اند که در هنگام مرگ و زمان مفارقت کامل روح از بدن، بقای روح در چه عالمی و به چه صورتی است؟ عده‌ای بقای روح را به گونه تناسخ و انتقال آن از کالبدی به کالبد دیگر در عالم دنیا مطرح کرده‌اند. دسته‌ای دیگر همان باور ادیان الهی مبنی بر معاد و انتقال روح به عالم ماورای طبیعت را پذیرفته‌اند.

باور به تناسخ، درگیر با باور به معاد مطرح در ادیان الهی و نافی آن است؛ بدین سبب دین‌باوران و قائلان به معاد، به ویژه متکلمان و فلاسفه الهی جهت دفاع از اصل معاد و شفاف‌سازی آن به تبیین و ابطال تناسخ مشهور پرداخته‌اند. ملاصدرا در معادشناسی خویش به صورت مسوط از طریق ارائه ادله عقلی متعدد، از جمله براهین قوه و فعل و به ویژه برهان حرکت اشتدادی که مبنای آن اصل حرکت جوهری است، در قالب مقدمات پی‌درپی در راستای ابطال تناسخ پرداخته است. وی بر این باور است که قرانت‌های مختلف از تناسخ و نیز انواع تناسخ مطلق اعم از صعودی و نزولی آن قابل دفاع عقلانی نیستند؛ اما به نظر می‌رسد برخی از ادله عقلی بر ابطال تناسخ نیز خدشه پذیرند. البته ابطال تناسخ از طریق دلیل‌های نقلی نیز انجام می‌گیرد که این دسته از ادله مورد توجه این نوشتار نیستند.

واژگان کلیدی: تناسخ، ملاصدرا، حرکت جوهری، نفس، بدن، رجعت.

* عضو هیئت علمی گروه فلسفه و حکمت اسلامی (مری) دانشگاه یزد.

واژه‌شناسی تناسخ

تناسخ (tanasokh): یکدیگر را نسخ کردن، زایل کردن؛ تناسخ ازمنه: پی‌درپی گذشتن و سپری شدن زمان‌ها و قرن‌ها که انگار هرکدام از آنها حکم ماقبل را نسخ می‌کند (عمید، ۱۳۴۷، ص ۳۱۹/ معین، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۱۴۵)؛ تناسخ: تحول از حالی به حال دیگر؛ «تناسخ‌الارواح»: خروج روح از قالبی به قالب دیگر (خلیل جر، ۱۳۶۵، ص ۶۶۲)؛ پیاپی گذشتن زمان‌ها و قرن‌ها و نیز به معنای زایل کردن یک چیز به وسیله چیز دیگر که جایگزین آن می‌شود، مانند زایل شدن سایه‌ها به وسیله نور خورشید و ازبین رفتن جوانی به وسیله پیری (راغب اصفهانی، ۱۳۷۵، ماده «نسخ»): پی‌درپی آمدن؛ دست‌به‌دست‌گرداندن؛ انتقال روح پس از مرگ در بدن دیگری (معلوف، ۱۳۷۴، ص ۵۷۸).

معنای اصطلاحی تناسخ

تناسخ از ریشه «نسخ» گرفته شده است و در معنای علم کلام بدین معناست که روح از بدنی به بدن دیگر انتقال یابد و در اصطلاح بدین معناست که پس از مرگ به جسمی دیگر از اجسام انتقال پیدا می‌کند. جسم جدیدی که روح به آن منتقل می‌شود، ممکن است سلولی نباتی باشد یا نطفه حیوانی و یا جنین انسان (طباطبایی، ۱۳۶۰، ج ۱۵، ص ۴۳).

تناسخ به معنای آن است که روح انسانی همواره از بدنی به بدن دیگر منتقل می‌شود؛ اگر خوب باشد و صالح، به بدنی بهتر (سیر صعودی) و اگر بد باشد و شریر، به پیکری پست‌تر (سیر نزولی) (علمی اردبیلی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۲۰۴).

کاپلستون در این باره می‌نویسد:

برخی آیین‌ها معاد دینی را انکار کرده‌اند، ولی پاداش و کیفر اعمال را در شکل تناسخ پذیرفته‌اند. تناسخ به این معناست که روح انسان پس از مرگ به بدن انسان دیگر، حیوان یا گیاهی منتقل می‌شود. عقیده به تناسخ از قدیم به صورت‌های مختلفی است. در فرهنگ یونان باستان در آیین اُرفه‌ای به عقیده تناسخ نفوس برمی‌خوریم و فیثاغورس تحت تأثیر آن بوده است و اینکه خوردن گوشت را نهی می‌کرد، می‌تواند

ناشی از عقیده تناسخ یا دست کم مرتبط با آن باشد. می‌گویند هنگامی که کسی سگی را می‌زد، به او می‌گفت: او را مزن، من صدای یکی از دوستانم را در صدای او شناختم. این قصه راست باشد یا دروغ، اسناد عقیده تناسخ به فیثاغورس را از آن می‌توان پذیرفت (کاپلستون، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۴۶ - ۴۸).

تاریخچه و اندیشه تناسخ

آیا باور به تناسخ، منحصر به یک فرد یا یک مکتب عقیدتی خاص است؟ مذهب تناسخ و برگشت ارواح، از زمان‌های بسیار قدیم رایج و میان فلاسفه کهن هند و یونان کم‌وبیش وجود داشت. فیثاغورس یکی از سران ارباب تناسخ بود. حتی به فلاسفه بزرگ مانند افلاطون و ارسطو نیز نسبت داده شده است، گرچه این نسبت توسط برخی از فیلسوفان بزرگ اسلامی تکذیب شده است و گفته‌های این دو حکیم و امثال آنها به معنای دیگر، جز تناسخ به معنای معمولی خود، حمل و تفسیر شده است؛ اما بالجمله این مذهب و یا مسلک در میان همه ملت‌ها کم‌وبیش نفوذ و طرفدارانی پیدا کرده است (علمی اردبیلی، همان، ج ۲، ص ۲۰۶).

بنا بر تحقیقات تاریخی که از سوی تاریخ‌نگاران ادیان انجام یافته است، اندیشه تناسخ مختص مکتبی خاص نیست. در این زمینه جان بی‌ناس می‌نویسد: «اعتقاد به تناسخ، چنان‌که می‌دانیم، منحصر به مردم هند نیست، بلکه تمام مذاهب عالم، از بدویان وحشی گرفته تا امم متقدم که دارای فرهنگی متعالی می‌باشند، همه بیش‌و کم قدمی در راه عقیده به تناسخ برداشته‌اند» (ناس، ۱۳۷۳، ص ۱۵۵).

ملاصدرا نیز معتقد است ریشه تناسخ به فیلسوفان دوران باستان و مکاتب و مذاهب قدیم برمی‌گردد. وی در این باره می‌نویسد: «این اعتقاد معلول آن است که متفکران به تفاوت اساسی میان معاد و تناسخ پی نبرده، میان آن دو خلط کرده بودند. درباره تناسخ جمله‌ای در کتب حکما هست که «ما من مذهب الا و للتناسخ فیه قدم راسخ» (ملاصدرا، ج ۹، ۱۴۱۰، ص ۹).

معتقدان به تناسخ جدید درباره نحوه تعلق مجدد روح به بدن می‌گویند: عودت روح به بدن جدید، بدین ترتیب است که چون زمان عودش به بدن نو و به دنیا فرارسد،

از جسم روحانی و مثالی او رسته، ارتباطی سیالی منبعث می‌گردد و او را در نطفه‌ای که در حال جنین شدن است، پیوند می‌دهد و سپس ارتباط با رشد نطفه و جنین و فزونی یافتن عنصر حیوانی و زندگی او به تدریج محکم‌تر می‌شود و همچنان که رشد و قالب‌گیری جسد و جنین تکامل می‌یابد، اتحاد روح با وی ذره ذره تقویت می‌گردد تا زمانی که این اتحاد به اتمام می‌رسد؛ آن‌گاه است که روح با این جنین کامل شده، قدم به میدان زندگی می‌گذارد (علمی اردبیلی، همان، ج ۲، ص ۲۰۴).

اهمیت مسئله تناسخ

مسئله تناسخ دست‌کم از دو جهت اهمیت دارد: یکی آنکه با مسئله معاد دینی مطرح در ادیان الهی مرتبط می‌شود؛ بدین معنا که ادیان الهی، وجود معاد و جهان آخرت را جهت بررسی اعمال نیک و بد آدمی ضروری و جلوه‌گری عدالت کامل الهی را فقط در جهان آخرت ممکن می‌دانند و بیان می‌دارند که نتیجه اعمال اختیاری انسان به صورت دقیق و عادلانه، آن‌هم مطابق با عدل محض و بی‌مانند الهی در قیامت و جهان آخرت تجسم می‌یابد؛ اما مکاتبی که به تناسخ باور دارند، می‌گویند انسان نتیجه اعمال خوب و بد خود را در همین دنیا می‌بیند. اگر نیکوکار باشد، پس از مرگ، روح او وارد بدن انسان سعادت‌مند می‌شود که غرق در نعمت است و اگر بدکار باشد، وارد بدن انسانی بدبخت یا بدن حیوانی پست و یا وارد یک جماد می‌شود؛ از این‌رو اندیشه تناسخ و اعتقاد به آن، به انکار معاد که از ضروریات ادیان آسمانی است، می‌انجامد.

دوم آنکه این مسئله در طول تاریخ بشری گاهی دست‌آویزی برای ستمگری ستمکاران واقع شده، با طرح مسئله تناسخ، در صدد برآمدند ستم خود را طبیعی و عادلانه جلوه دهند؛ ستمکاران می‌گویند عزت، برتری و زندگی مرفه ما معلول پاک‌زیستن ما در زندگی قبلی ماست و تیره‌بختی ستم‌دیدگان و بیچارگان، نتیجه زشتکاری آنان در زندگی پیشین آنها می‌باشد. دو جهت یادشده و دیگر جهات در ارتباط با مسئله تناسخ سبب شده است اندیشمندان مسلمان و غیرمسلمان توجه خود را به مسئله تناسخ و نقد و بررسی آن مبذول دارند. در این میان ملاصدرا به صورت مبسوط این مسئله را بررسی کرده است.

ملاصدرا و تناسخ

کسانی که دو بعدی بودن انسان را پذیرفته، آدمی را دارای روح دانسته‌اند، با این پرسش بنیادین روبه‌رو هستند که روح انسان پس از مرگ به کجا می‌رود و بقای روح، پس از مفارقت از تن چگونه است؟ آیا روح در این هنگام به ماورای ماده کوچ می‌کند و یاهمچنان در عالم ماده و طبیعت به شکل انتقال آن به کالبد‌های انسانی، حیوانی، نباتی یا جمادی به حیات خود ادامه می‌دهد؟ چنانچه پاسخ سؤال یادشده این باشد که روح در عالم طبیعت همچنان به گونه انتقال و جابه‌جایی آن به ابدان گوناگون باقی می‌ماند، این اندیشه را به تناسخ که میان حکما مشهور است، تعبیر می‌کنند.

فلاسفه مشاء تناسخ مشهور را باطل دانسته‌اند. ملاصدرا شیرازی نیز آن را غیرممکن دانسته، با تفصیلی قابل توجه به این بحث پرداخته است و با اقامه براهین متعدد به ابطال این فرضیه همت گماشته است.

ملاصدرا بر این باور است که سخن حکمای پیشین مانند افلاطون و سقراط و غیره در باب تناسخ درست فهمیده نشده است و آنان قائل به تناسخ مشهور نبوده‌اند.

گرچه ملاصدرا تناسخ مشهور را عقلا و شرعاً نادرست می‌داند، اما تناسخ معنوی را، هم به لحاظ عقل و هم به لحاظ شرع ممکن و محقق می‌داند و بیان می‌کند که فیلسوفان پیشین، همگام با شرع، قائل به تناسخ معنوی بوده‌اند (ملاصدرا، ۱۴۱۰، ج ۹، ص ۲/ قیصری، ۱۳۷۵، ص ۱۲۵).

مراد ملاصدرا از تناسخ معنوی آن است که آدمی پس از مرگ، در عالم مثال و برزخ به صورت‌ها و بدن‌های مثالی متناسب با صفات و ملکات مکتسبه در دنیا حضور می‌یابد؛ بدین معنا که گاهی صورت‌های برزخی انسان، بدن حیوانات است. تعدد ملکات موجب می‌شود تا صورت‌های برزخی نیز متعدد باشد. این باور ملاصدرا برگرفته از آموزه‌های اسلامی از جمله روایات معصومان علیهم‌السلام است. در روایات اسلامی آمده است اگر انسان با نفس مطهر و پاک از دنیا برود، در برزخ و عالم آخرت به صورت انسان محشور می‌شود، اما در غیر این صورت، به شکل هر ملکه پست و رذیلتی که در دنیا کسب کرده است، ظاهر می‌شود؛ مانند این روایت از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که فرمود: «یحشر الناس علی وجوه مختلفه» (مجلسی، [بی‌تا]، ج ۷، ص ۱۹۲) و نیز

فرمود: «یحشر بعض الناس علی صورة تحسن عندها القردة والخنزیر»: برخی از مردم به صورت بوزینه‌ها و خوک‌ها که نزد آنان نیکوست، محشور می‌شوند (متقی، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۸۳).

ملاصدرا در کتاب الشواهد الربوبیه می‌نویسد:

تناسخ نزد ما چندگونه قابل تصور است: اول آنکه نفسی در این عالم از بدنی به بدنی دیگر منتقل گردد، خواه این انتقال از بدن موجود اشرف به بدن موجود اخس باشد یا بالعکس که این نوع تناسخ محال و ممتنع است. قسم دوم عبارت است از انتقال نفس از بدن دنیوی به بدن اخروی که مناسب با اوصاف و اخلاقی است که در دار دنیا کسب کرده است و چنین نفسی در آخرت به صورت حیوانی که صفات وی در آن غلبه کرده است، ظاهر می‌گردد و این، مسئله‌ای است که نزد بزرگان اهل کشف و شهود ثابت و مسلم گردیده و از ارباب شرایع و ادیان ملل نیز نقل شده است و درست به همین دلیل گفته‌اند: هیچ مذهبی نیست که تناسخ در آن، مقام شامخی نداشته باشد (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ص ۳۴۱ - ۳۴۳).

ملاصدرا با عبارت یادشده تناسخ را به ملکی و ملکوتی تقسیم کرده، آن‌گاه تناسخ ملکی را به صورت صعودی و نزولی و یا به شکل محدود و نامحدود بیان کرده است. در تناسخ صعودی است که گیاه از حیات بهره‌مند می‌گردد و آن‌گاه نفس گیاهی به بدن حیوان و سپس از بدن حیوانی به بدن انسانی منتقل می‌گردد، در تناسخ نزولی نفس آدمی به بدن حیوان، گیاه یا جماد منتقل می‌شود. از دیدگاه ایشان تناسخ ملکوتی پذیرفتنی است. وی در این باره می‌گوید:

به نظر من اصرار و تأکید برخی از بزرگان فلسفه، مانند افلاطون بر ثبوت تناسخ درباره همین نوع تناسخ است؛ چراکه ایشان با بصیرت و فروغ کشف و شهود، باطن نفوس و آن صوری را که طبق ثبات و اعمالشان بدان صور محشور می‌شوند، مشاهده کرده‌اند و دیده‌اند که اعمال و افعال آنان در نظرشان مجسم می‌شود (همان).

ملاصدرا نسخ ملکوتی را نیز بر دو نوع می‌داند: یکی، مسخ باطنی بدون تغییر صورت و دیگری، مسخ باطنی با تغییر صورت. وی در این باره می‌گوید: «این قسم از تناسخ و مسخ، جایز و ممکن است، بلکه در مورد گروهی از کفار، فساق و فجار که شقاوت نفس در آنها غلبه پیدا کرده و نیروی عقل ضعیف و قاصر بوده است، مطابق

آیات قرآنی به وقوع پیوسته است» (همان، ص ۳۴۴).

وی در باره تناسخ ملکوتی تصریح می‌کند که میان تناسخ مصطلح و معاد جسمانی و تجسم اعمال فرق روشنی است؛ زیرا وقتی نفس در اثر حرکت جوهری دچار تحول شد و از عالم طبیعت به عالم آخرت حرکت کرد و این در حالی است که ملکات، احوال و افکار مختلفی را کسب کرده است، در جهان آخرت به صورت‌هایی که متناسب با آن ملکات، احوال و افکار مکتسبه در دنیا است، درمی‌آید؛ از این رو تناسخ ملکوتی، همان تجسم اعمال است که در اسلام آمده است؛ اما در معاد جسمانی نفس به بدن دیگری تعلق نمی‌گیرد و اشکال رجوع از فعلیت به قوه و از کمال به نقص لازم نمی‌آید تا تناسخ مصطلح باشد، بلکه نفس با بدن و صورتی که حاصل اعمال و افکار اوست، محشور می‌شود.

در آثار فلاسفه مسلمان، واژه تناسخ درباره انتقال روح به بدن انسانی دیگر استعمال شده است و انتقال روح آدمی به حیوان را «مسخ» و به گیاه «فسخ» و به جماد را «رسخ» مصطلح کرده‌اند؛ مثلاً ملاحمدی سبزواری در شعری چهار قسم یادشده را این گونه آورده است:

نسخ و مسخ رسخ فسخ قسماً
انساناً و حیواناً و جماداً و نباتاً

(سبزواری، ۱۳۶۲، ص ۳۱۲)

تعریف اقسام چهارگانه تناسخ بنا بر آنچه حاجی سبزواری در این غرر می‌آورد چنین است: نسخ عبارت است از انتقال نفس از بدن انسان به بدنی دیگر که این بدن دوم بی‌جان است و با این انتقال جاندار می‌شود؛ مثل اینکه روح بوعلی که فوت شده است، به جنین انسانی در رحم منتقل شود.

مسخ عبارت است از انتقال نفس انسانی از بدن انسانی به بدن حیوانی. در اینجا نیز نفس به بدن بی‌جان حیوان منتقل می‌شود و الا انتقال به بدن جاندار بی‌معناست. فسخ عبارت است از انتقال نفس از بدن انسان به گیاه و نبات. رسخ عبارت است از انتقال نفس از بدن انسان به جماد؛ مثلاً به سنگ و کلوخ و امثال اینها (شیرازی، ج ۲، ۱۳۸۳، ص ۱۹۲۹ - ۱۹۳۰).

براهین ابطال تناسخ در حکمت متعالیه

ملاصدرا برهان‌های متعددی بر ابطال تناسخ اقامه می‌کند که از میان آنها برهان قوه و فعل و نیز برهان حرکت اشتدادی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و با تفصیل بیشتری بیان می‌کند. با برهان قوه و فعل هر نوع تناسخ ملکی، اعم از نزولی و یا صعودی، محدود یا نامحدود را رد می‌کند و با برهان حرکت اشتدادی، تناسخ نزولی را ابطال می‌کند.

۱. برهان قوه و فعل بر ابطال تناسخ

به نظر ملاصدرا هر نوع تناسخی، چه صعودی و چه نزولی، باطل است و قابل دفاع عقلانی و وحیانی نیست. او در این باره می‌نویسد:

تناسخ مطلقاً باطل است، هم تناسخ نزولی و هم تناسخ صعودی؛ زیرا نفس، رابطه ذاتی با بدن دارد و ترکیب میان آنها ترکیب طبیعی و اتحادی است و هر یک از نفس و بدن حرکت جوهری دارند. نفس در آغاز حدوثش امری بالقوه است؛ چنان‌که بدن نیز همین‌طور است. نفس و بدن با حرکت جوهری از مرحله قوه به فعلیت در حرکت‌اند. آدمی با انجام افعال بدی یا نیک، نفس او نوعی از فعلیت و تحصیل را واجد می‌شود. هنگامی که فعلیت یافت، محال است دوباره به حالت قوه محض بازگشت کند؛ چنان‌که محال است حیوانی که حیوانیت آن فعلیت یافته و به مرحله بلوغ رسیده است، به مرحله نطفه و علقه باز گردد؛ زیرا حرکت بدن و نفس، حرکتی است جوهری و ذاتی آنها و حرکت بر خلاف حرکت ذاتی به معنای بازگشت به مرحله قوه، به هیچ صورت ممکن نیست؛ نه به صورت قسری، نه طبیعی، نه ارادی و نه انفعالی (ملاصدرا، ج ۹، ۱۴۱۰، ص ۳).

آن‌گاه ملاصدرا به تفاوت تناسخ با معاد جسمانی می‌پردازد و می‌گوید:

تناسخ به معنای انتقال نفس از بدن عنصری یا طبیعی به بدنی دیگر که از بدن اولی جداست، ناشدنی است؛ خواه این انتقال نزولی باشد که اگر به بدن انسانی دیگر منتقل شود، نسخ باشد و اگر به بدن حیوانی انتقال صورت گیرد، مسخ است و انتقال به نبات فسخ و به جماد رسخ گویند و اگر تناسخ به گونه صعودی باشد، این نیز محال است. اما معاد جسمانی مربوط به عالم آخرت است، نه عالم دنیا و

آن شدنی و قابل اثبات برهانی است و ظواهر نصوص قرآنی و احادیث نبوی، بلکه کتاب و سنت دال بر تحقق آن است و از ارباب شرایع و سیره ادیان الهی و حقه نیز مستفاد است (همان، ص ۴).

تحلیل و بررسی برهان قوه و فعل

برای سهولت بیشتر درک برهان قوه و فعل، آن را در قالب مقدمات ذیل می‌آوریم.

۱. میان نفس و بدن، تعلق ذاتی است و ترکیب آنها اتحادی و طبیعی است، نه صناعی و انضمامی.

۲. نفس و بدن در آغاز پیدایش اموری بالقوه‌اند.

۳. نفس با همراهی بدن و در اثر حرکت جوهری از قوه به فعلیت می‌رسد.

چنانچه نفس پس از مرگ به بدن دیگری تعلق گیرد، در این حالت، اتحاد امر بالفعل (نفس فعلیت‌یافته مفارق) با امر بالقوه (بدن دوم که قوه محض است) باید صورت گیرد. تالی باطل است؛ چراکه اتحاد امر بالفعل با امر بالقوه محال است. بنابراین مقدم، یعنی تناسخ (تعلق نفس پس از مرگ به بدنی دیگر) نیز باطل است.

۱۱۵

تفسیر

نسخ در معادشناسی ملاصدرا

توضیح مقدمات

مقدمه اول: نوع تعلق نفس به بدن

این مقدمه نوع رابطه نفس و بدن را بیان می‌کند. ملاصدرا شش نوع رابطه را بیان می‌کند که یکی از آنها مربوط به رابطه نفس با بدن است. وی دو قسم تعلق را درباره نفس و بدن می‌پذیرد: یکی تعلق نفس به بدن از جنبه حدوث که این تعلق بحسب وجود و تشخیص است؛ چون نفس در آغاز حدوث و پیدایش حکم طبیعت‌های مادی دارد که مبهم‌الوجودند، از این رو نفس نیز در حدوثش به ماده‌ای مبهم که همان بدن باشد، تعلق می‌گیرد. دوم تعلق بحسب استکمال و کسب فضایل وجودی است. این نوع تعلق نفس به بدن هنگامی است که قوه عقل عملی انسان به فعلیت می‌رسد، اما عقل نظری او هنوز در حد عقل هیولانی است. وی این نوع تعلق را ضعیف‌ترین قسم از اقسام شش‌گانه یاد می‌کند و آن را به تعلق نجار به وسایل نجاری‌اش تشبیه می‌کند؛ با این

تفاوت که تعلق نفس به اعضای بدن، تعلق ذاتی و طبیعی است، اما تعلق نجار به ابزار کارش، عرضی و خارجی است (ملاصدرا، ۱۴۱۰، ج ۸، ص ۳۲۶ - ۳۲۷).

یکی از معاصران می‌نویسد:

با دقت در آنچه ملاصدرا در این باره آورده است، درمی‌یابیم که او با پذیرش قسم اول که همان تعلق صورت به ماده است، نفس را در ابتدای خلقت همچون صورتی برای ماده می‌داند؛ لذا در سلک ارسطو و پیروانش قرار می‌گیرد؛ با این تفاوت که ارسطو چنین ارتباطی را میان نفس و بدن تا پایان عمر یک انسان برقرار می‌داند؛ حال آنکه ملاصدرا این ارتباط را در ابتدای حیات یک فرد می‌داند. از سوی دیگر صدرالمتهین با پذیرش قسم دوم به تصور افلاطونیان از نفس نزدیک‌تر می‌شود؛ البته باز میان ملاصدرا و افلاطونیان تفاوتی وجود دارد: افلاطونیان نفس را قدیم و واجد تمام ادراکات می‌دانند، حال آنکه ملاصدرا نفس را حادث دانسته، معتقد است نفس در بدو پیدایش، فاقد هرگونه صورت ادراکی است (اکبری، ۱۳۸۲، ص ۱۹۹ - ۲۰۰).

مقدمه دوم: یکی بودن نوع وجود بدن و نفس

این مقدمه بیانگر آن است که چونتربندی نفس و بدن، اتحادی طبیعی است، پس آن دو یک وجودند؛ اگر بالقوه‌اند، هر دو بالقوه‌اند و اگر بالفعل‌اند، هر دو بالفعل‌اند؛ اما آنها در آغاز حدوث، بالقوه‌اند.

مقدمه سوم: وجود تشکیکی نفس

از نظر ملاصدرا نفس، حقیقتی است که وجود مشکک دارد و با حرکت جوهری خویش از مراتب معدنی، نباتی، حیوانی و انسانی می‌گذرد و به مجرد عقلی می‌رسد. بنابراین مراتب مختلف نفس به لحاظ شدت و ضعف متفاوت‌اند و در یک مرتبه نیستند.

مقدمه چهارم: فعلیت یافتن نفس

بر اساس مقدمه سوم، نفس به همراه بدن در اثر حرکت جوهری به فعلیت می‌رسد و استعدادهايش کامل می‌شود و بر اساس نظریه تناسخ، نفس فعلیت یافته، پس از جدایی از بدن اول، باید به بدن جدیدی که حادث شده است، منتقل شود و بنا بر مقدمه اول،

ترکیب نفس و بدن، اتحادی طبیعی است، نه انضمامی.

با توجه به مقدمات یادشده، اگر تناسخ درست باشد، لازمه آن، این است که یک امر بالفعل - از آن جهت که بالفعل است - با یک امر بالقوه - از آن جهت که بالقوه است - متحد گردد. این تالی باطل است؛ محال است یک شیء در عین حال که بالفعل است، بالقوه نیز باشد؛ زیرا این امر، مستلزم تناقض است. قیاس زیر بیانگر مطلب فوق است:

اجتماع نفس مفارق از بدن که فعلیت یافته است، با کالبد جدید که بالقوه است، اجتماع نقیضین است (صغری)؛

اجتماع نقیضین محال است (کبری)؛

پس اجتماع نفس مفارق از بدن فعلیت یافته با کالبد جدید - که بالقوه است - محال است (نتیجه).

وانگهی اگر گفته شود نفس از یک بدن جدا شده، به بدنی دیگر که دارای نفس است، تعلق می گیرد، این ادعا مستلزم آن است که یک بدن، یک نفس بالقوه و یک نفس بالفعل داشته باشد. همچنین لازم می آید که بدن از همان حیث که بالفعل است، بالقوه نیز باشد و این محال است؛ زیرا یک چیز نمی تواند از همان حیث که بالفعل است، بالقوه نیز باشد (ملاصدرا، ۱۴۱۰، ج ۸، ص ۳۲۶ - ۳۲۷).

۲. برهان حرکت اشتدادی بر ابطال تناسخ

تقریر برهان

مقدمه اول: بر فرض پذیرش تناسخ، نفس پس از مرگ به بدنی دیگر تعلق می گیرد.

مقدمه دوم: عالم ماده ذاتاً متحرک است (دارای حرکت جوهری است).

مقدمه سوم: نفس، نتیجه حرکت جوهری بدن است.

مقدمه چهارم: حرکت اشتدادی جوهری نفس، موجب خروج آن از حالت ضعف و

نقص به حالت قوی تر می شود.

مقدمه پنجم: قوی تر شدن نفس، سبب مستقل شدن آن از بدن می شود.

مقدمه ششم: تناسخ، یعنی تعلق نفس پس از جدا شدن از بدن اول و تعلق گرفتن به

بدنی دیگر، موجب حرکت معکوس، یعنی حرکت از شدید به ضعیف است. مقدمه هفتم: در صورتی که نفس پس از مرگ به بدن دیگری تعلق گیرد، مستلزم حرکت معکوس و رجوعی خواهد بود.

مقدمه هشتم: تالی باطل است؛ چون حرکت رجوعی ذاتاً ممتنع و محال است. بنابراین مقدم، یعنی تناسخ، نیز باطل است.

برخی از مقدمات، به توضیح نیاز دارد؛ از جمله مقدمه دوم که بر اساس پیش فرض صحت و اثبات حرکت جوهری است، اگرچه در جهان اسلام کسی قائل به حرکت جوهری نشده است و حتی بزرگانی مانند ابن سینا و بهمنیار حرکت جوهری را محال دانسته‌اند (ابن سینا، ۱۴۰۵، ص ۹۸/ بهمنیار، ۱۳۴۹، ص ۴۲۶)، اما از اصول مسلم فلسفه متعالیه صدرایی، اصل حرکت جوهری است. ملاصدرا حرکت را از ویژگی‌های جهان ماده دانسته، بر این باور است که هر موجود مادی ذاتاً متغیر و متحرک است. وی برای اثبات این مدعا دلایل متعددی ارائه کرده است. با توجه به اینکه این بحث، خارج از موضوع این نوشتار است، به آن نمی‌پردازیم.

مقدمه سوم بیانگر آن است که نفس نیز دارای حرکت جوهری است، مبنای این سخن، باوری است که صدرای شیرازی درباره نفس دارد و بیان می‌کند که نفس جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء است. از نظر وی نفس آدمی سیر خود را از ماده محض شروع می‌کند و زمانی که در رحم قرار دارد، مرتبه او مرتبه نفوس گیاهی است که همه مراحل جمادی را پیموده است؛ به همین دلیل چنین آدمی که حس و حرکت ارادی ندارد، گیاه بالفعل و حیوان بالقوه است؛ اما همین موجود با رسیدن به وجود استقلالی در دنیا به درجه نفس حیوانی می‌رسد. در این مرحله نفس آدمی حیوان بالفعل و انسان بالقوه می‌شود؛ سپس با رسیدن به مرحله ادراک عقلی اشیا، انسان بالفعل می‌گردد.

بر اساس دیدگاه ملاصدرا نفس، حرکت اشتدادی خود را طی می‌کند تا زمانی که به طور کلی از بدن و عالم ماده جدا شده، در عالم عقول مجرد به جاودانگی می‌رسد؛ از این رو نفس در آغاز حدودش مادی و نیازمند ماده است، اما در بقا مجرد و بی‌نیاز از ماده می‌باشد (ملاصدرا، ۱۴۱۰، ج ۸، ص ۱۳۶ - ۱۳۷).

مقدمه چهارم حرکت اشتدادی نفس را بیان می‌دارد؛ زیرا ملاصدرا معتقد است عالم ماده، حرکتی اشتدادی دارد و از مراحل ضعیف به مراتب قوی می‌رسد، نفس نیز از این قاعده مستثنا نیست؛ زیرا نفس نیز در مرحله حدوث مادی است؛ از این‌رو حرکت اشتدادی خود را طی می‌کند تا به مرحله‌ای می‌رسد که دیگر جنبه مادی ندارد و نیازی به ماده و بدن نیز ندارد. این زمان، هنگامه مرگ طبیعی آدمی است؛ بدین سبب است که ملاصدرا بر خلاف باور رایج و نظر پزشکان که معتقدند علت مرگ، فروپاشی بدن است، علت مرگ را اشتداد نفس در سیر تکاملی و استقلال تدریجی آن از بدن و عالم ماده می‌داند. ملاصدرا مرگ را به طبیعی و غیرطبیعی تقسیم می‌کند. وی مرگ غیرطبیعی را به اخترامی تعبیر می‌کند؛ یعنی مرگی که طبیعی نیست و به دلیل اسباب اتفاقی و عوامل قسری رخ می‌دهد (همان، ج ۸، ص ۱۰۷ و ج ۹، ص ۵۲). پس نفس از جهت حدوث، جسمانی است و از جهت بقا روحانی است؛ مانند کودکی که در آغاز، نیاز به رحم مادر دارد، ولی به علت تبدیل شدن وجودش به وجودی که می‌تواند مستقل باشد، از رحم مادر جدا می‌شود (همان، ج ۸، ص ۳۹۳).

۱۱۹

قیس

تفسیر
در معادشناسی ملاصدرا

مقدمه پنجم بیانگر مطلب مهم، یعنی تفاوت نفس با دیگر اشیا مادی است. با این توضیح که گرچه نفس در حدوث و در آغاز، مادی است، در بقا مادی نخواهد بود و مرتبه وجودی خاصی را شروع می‌کند؛ بر خلاف دیگر اشیا مادی که در حدوث و بقا مادی‌اند. همچنین صفات ماده که پیوسته قائم به ماده‌اند، در حدوث و بقا مادی‌اند؛ یعنی در ماده به وجود می‌آیند و وابسته به ماده‌اند و با آن، باقی می‌مانند و در صورت از میان رفتن ماده، آنها نیز از بین می‌روند؛ اما نفس این‌گونه نیست؛ زیرا علت پیدایش آن، ماده است؛ ولی در بقا به دلیل تجردیافتن، نیازمند ماده نخواهد بود، از این‌روست که به صورت طبیعی مراتب مادی و تجردی نفس در پی هم می‌آیند؛ یعنی صورت انسانی آدمی مرحله نهایی کمال جسمانی و نخستین گام کمال روحانی اوست. ملاصدرا در این‌باره می‌نویسد:

واقعیت آن است که نفس به سبب مستقل شدن در وجود، به تدریج از بدن جدا می‌گردد و اندک‌اندک از این مرحله طبیعی به مرحله دومی راه می‌یابد؛ از این‌رو نفس در ذاتش از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر تحول می‌یابد و در جوهرش از ضعف به قوه، اشتداد می‌یابد

و هرگاه نفس قوی شود و افاضه قوه از نفس به بدن کم شود، بدن و قوای بدن ضعیف شده، کاستی و فساد طبیعی پیدا می‌کند تا آنکه به کلی از بدن و تدبیر آن، قطع رابطه می‌کند (همان، ج ۹، ص ۵۱ - ۵۲).

مقدمه ششم بیانگر آن است که اگر تناسخ را بپذیریم و بگوییم نفس بعد از مرگ به بدن دیگر تعلق می‌گیرد، نتیجه این می‌شود که نفس پس از آنکه بر اثر حرکت اشتدادی قوی شد، مجدداً ضعیف شود تا آنکه بتواند به بدن ضعیف تعلق گیرد و هردو حرکتی اشتدادی را شروع کنند.

مقدمه هفتم، بطلان تالی را دربر دارد و می‌گوید حرکت رجوعی و معکوس محال و ناشدنی است؛ زیرا شیء بر اثر حرکت تدریجی از قوه به فعلیت می‌رسد و آنچه را که فاقد است، واجد می‌شود. حال اگر تالی را بپذیریم، مستلزم آن است که شیء از فعلیت به قوه برسد و سیر نزولی را طی کند که این حرکت بر خلاف حرکت طبیعی عالم ماده است؛ چراکه سیر طبیعی عالم ماده از نقص به کمال است.

صدرالمآلهین درباره این موضوع می‌گوید:

بر اساس حرکت جوهری، هر بدنی دارای نفسی است که آن نفس در بستر بدن وجود یافته، متعلق به آن است و حرکت آن، استمرار حرکت مادی همان بدن است؛ بدین معنا که حرکت نفس، به صورت مستقل و به تنهایی نیست؛ چنانکه حرکت بدن نیز به تنهایی نیست، بلکه هردو در سایه حرکت دیگری رو به کمال‌اند و از آنجا که این حرکت، غیرقابل برگشت است، معقول نیست که نفس رشد یافته پس از ترک بدن خودش، بخواهد وارد بدن رشد نیافته جدیدی شود و مجدداً شروع به رشد کند. این سیر نزولی که نتیجه باور به تناسخ است، امری ناشدنی و ممتنع است؛ پس تناسخ را نیز به لحاظ عقلی نمی‌توان پذیرفت (همان، ج ۹، ص ۲۰).

دلایل اجمالی بر ابطال تناسخ

افزون بر دلایل تفصیلی صدرایی بر ابطال تناسخ، از دلایل اجمالی زیر بر ابطال تناسخ می‌توان بهره جست.

۱. تناسخ، حرکتی بر خلاف طبیعت

با توجه به لزوم سنخیت و تناسب میان نفس و بدن، در صورتی که تناسخ را بپذیریم، این پرسش مطرح می‌گردد که آیا نفسی که هنگام مرگ از بدن فردی خارج و به بدنی دیگر وارد می‌شود، به کدامین بدن وارد می‌شود؟ آیا به بدنی که ناقص بوده، قابلیت ارتباط با نفس را ندارد یا به بدنی که کامل است تعلق می‌گیرد؟

صورت اول، یعنی تعلق نفس به بدن ناقص، باطل می‌باشد؛ چون بدن در مرحله‌ای نیست که قابلیت تعلق نفس را داشته باشد. صورت دوم نیز باطل است؛ چون تعلق نفس به بدنی که کامل است و دارای نفس می‌باشد، مستلزم اجتماع دو نفس در یک بدن خواهد بود و چنانچه نفس به بدنی حیوانی یا گیاهی و یا جمادی تعلق گیرد، این سخن نیز باطل است؛ چون مستلزم آن است که نفس حرکت نزولی را شروع کند، یعنی حرکتی از فعلیت به سوی قوه و سیری بر خلاف حرکت عالم طبیعت.

۲. درک نفسانی و بطلان تناسخ

با توجه به اینکه نفس آدمی دارای درک و شعور است، هر انسانی بدن خود را با علم حصولی درک می‌کند. چنانچه تناسخ و انتقال روح از بدنی به بدن دیگر را به طور متوالی بپذیریم، باید هر انسانی انتقال خود را به بدن‌های گوناگون در زمان‌های مختلف به یاد داشته باشد؛ در حالی که هیچ انسانی چنین امری را به یاد ندارد و اگر کسی چنین ادعایی داشته باشد، قابل اثبات نیست.

توضیح آنکه اگر نفس قبل از تعلق به بدن فعلی، به بدن‌های دیگری تعلق داشته است، اکنون باید آن تعلقات را به یاد داشته باشد؛ زیرا تکرار فعل و تدبیر بدن، موجب رسوخ آن در نفس می‌شود؛ پس اگر یک نفس، عمری به تدبیر بدنی مشغول باشد، هیچ‌گاه فراموش نمی‌کند؛ چراکه این علم در نفس رسوخ کرده است؛ در حالی که هیچ نفسی چنین تعلقی را به یاد ندارد.

اگر گفته شود بقای خاطرات در نفس به بقای تعلق نفس به آن بدن بستگی دارد، در پاسخ گفته می‌شود: نفس آدمی که به «من» تعبیر می‌شود، یا همین بدن است، یا امری متقوم به این بدن و یا امری بی‌نیاز از این بدن. بدیهی است که در صورت نخست و

دوم تناسخ رخ نمی‌دهد یا - به عبارت دیگر - تناسخ باطل است؛ اما صورت سوم، چون نفس از بدن بی‌نیاز است، علوم را می‌پذیرد و بر اثر تکرار فعل، آن علوم در نفس رسوخ کرده، با نابودی بدن، آسیبی به آن علوم وارد نمی‌شود و فقط محل فعل نابود می‌شود، بی‌آنکه عالم که همان نفس باشد، صدمه‌ای ببیند.

اگر گفته شود کثرت اشتغال و اهتمام به تدبیر بدن فعلی، موجب فراموشی شده است، در پاسخ گفته می‌شود این‌گونه نیست که همواره انسان به طور کلی مشغول امور بدن باشد، به شکلی که همه چیز را فراموش کند، حتی تدبیر بدن‌های قبلی که عمری به تدبیر آنها پرداخته است، بلکه آدمی در مواقع عادی در آرامش و فراغت به سر می‌برد و نفس در چنین حالت‌ها و مواقعی توجه به خاطرات گذشته خواهد داشت.

افزون بر آنکه با توجه به پذیرفتن فرضیه اتحاد عالم و معلوم، اگر تناسخ درست باشد، باید نفس تعلق خویش را به ابدان پیشین به یاد داشته باشد؛ چون علم و آگاهی به تدبیرهای بدن‌های گذشته جزو نفس شده است و مادام که نفس وجود دارد، چنین علومی نیز وجود دارند؛ زیرا اصولاً نفس به خود و حالات و صفات خود علم حضوری دارد؛ در حالی که نفس هرگز کوچک‌ترین خاطره‌ای از حیات قبلی را به یاد ندارد. بنابراین اشتغال به بدن، مانع از یادآوری خاطرات قبلی نخواهد شد.

۳. روح بدون بدن

با توجه به دیدگاه مکاتب و حیانی و نیز اندیشوران فلسفی و کلامی، روح آدمی در دنیا همواره با بدن مرتبط است. در صورتی که تناسخ را قبول کنیم باید بپذیریم دست‌کم زمانی که روح هنگام مرگ از بدن جدا می‌شود تا به بدنی دیگر منتقل شود، در این فاصله روح بدون بدن خواهد بود، حال آنکه در طبیعت، تعطیل محال است.

ملاصدرا در این‌باره می‌نویسد:

حجۀ آخری عامه‌هی ان النفس اذا فارقت البدن کان آن مفارقته عن البدن الاول غیر آن اتصاله بالبدن الثانی و بین کل آنین زمان، فیلزم کونها بین البدنین معطله عن التدبیر، والتعطیل محال و هذا تمام علی طریقتنا من ان النفس نحو وجوده الخاص لیست کاضافه عارضه لها (همان، ج ۹، ص ۱۲).

عبارت فوق بیانگر آن است که قول به تناسخ موجب تعطیل تدبیر نفس نسبت به بدن می‌شود؛ زیرا هنگامی که نفس از بدن اول خارج می‌شود تا به بدن دوم تعلق گیرد، لحظه‌ای فاصله می‌افتد و از تدبیر بدن وامی‌ماند؛ در حالی که در کار هستی و طبیعت تعطیل روا نیست.

بر اساس باور ملاصدرا نفس مادامی که نفس است، وجودش به طور ذاتی، وجودی تعلقی است و ذاتاً نیازمند بدن است و بحسب بعضی قوای حسی و طبیعی خود، به بدن تقوم دارد، یعنی بدن نوعی از موجودیت نفس است؛ چنان‌که کامل شدن صورت مادی، به دلیل تعلق ذاتی آن به ماده است و ماده، نوعی از وجود صورت است، به گونه‌ای که آن دو متحدند (همان، ج ۸، ص ۳۷۹).

این سخن ملاصدرا که نفس دارای وجود ذاتی تعلقی است اساس نظریه معروف وی درباره نفس مبنی بر جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن نفس را تشکیل می‌دهد. بر این اساس است که تعلق نفس به بدن نحوه‌ای از انحای وجود شیء خواهد بود. از این رو نفس و بدن، یک حقیقت وجودی‌اند با ترکیبی طبیعی، نه ترکیبی صناعی یا انضمامی؛ بدین معنا که نفس و بدن دو وجود مستقل از هم نیستند که کنار هم قرار گیرند، بلکه آنها به وجودی واحد موجودند. چنانچه تناسخ پذیرفته شود، باید بپذیریم که نفس آن وجود تعلقی را، اگرچه برای یک لحظه، نخواهد داشت، در حالی که این امر محال است.

نقد و تحلیل

۱. گرچه براهین حرکت جوهری و قوه و فعل به صورت مجزا بیان شده‌اند، اما هر یک تغییر شکل یافته و بیانی متفاوت از دیگری است و محتوای آنها یکی است. ملاصدرا در استدلال خود بر ابطال تناسخ تحت عنوان حکمت عرشى با توجه به اصل حرکت جوهری و نیز اصل قوه و فعل می‌نویسد:

نفس جسمانیة الحدوث است و سپس به تدریج مراتب نباتی، حیوانی و انسانی را طی می‌کند؛ هنگامی که مرتبه انسانی نفس فعلیت یافت، محال است که از آن فعلیت به مرتبه نباتی بازگشت کند؛ زیرا بازگشت از فعلیت به قوه محال است. از طرفی باید

توجه داشت که جنین، تا زمانی که در رحم است، استعداد صورتی بیش از صورت نباتی ندارد. از این رو لازمه تناسخ نفس آدمی و تعلق مجدد آن به جنین پس از مرگ، این است که نفس از فعلیت به قوه رجوع کند و چنین بازگشتی محال است (طباطبایی، ج ۱۵، ۱۳۶۰، ص ۲۳۴).

۲. تأکید ملاصدرا در مبحث تناسخ این است که قول به حدوث نفس با قول به تناسخ ناسازگار است و براهین اثبات تناسخ فقط هنگامی می‌توانند مطرح شوند که نفس ناطقه پیش از بدن، وجودی مستقل داشته باشد. از آنجا که ملاصدرا قائل به جسمانیة الحدوث بودن نفس است و معتقد است نفس نیز همزمان با حدوث بدن حادث می‌شود، نزد وی برهان‌های اثبات تناسخ مخدوش خواهد بود و اصولاً فرضیه تناسخ قابل دفاع عقلانی نیست.

۳. در اول مبحث «ملاصدرا و تناسخ» نقل شد که ملاصدرا می‌گوید سخن پیشینیان درباره تناسخ درست فهمیده نشده است و به غلط به آنان پذیرفتن تناسخ را نسبت داده‌اند. گویا مراد ملاصدرا این است که آنان بر اساس شهوداتشان می‌گفتند که ما انسان‌ها را چنین دیدیم که پس از مرگ به صورت‌های متعدد حیوانی درمی‌آیند. این شهودها درست بود، منتها کسانی که این بیان را از ایشان دیدند، چنین گمان کردند که نظر آن حکیمان این است که انسان‌ها به واسطه مرگ از این بدن انسانی خارج و به بدن حیوانات در همین دنیا وارد می‌شوند.

اگرچه این بیان ملاصدرا بسیار نزدیک به واقع است و امکان چنین بدفهمی‌هایی وجود دارد و بسا که شواهد بسیاری برای آن بتوان نشان داد، اما آنچه از برخی از این مکاتب عرفانی، مانند مکتب‌های هندی و چینی به دست می‌آید، در واقع همان تناسخی است که از نظر ملاصدرا و به حکم شریعت محال است (یزدان‌پناه، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۴۵۶).

۴. مطرح کردن تناسخ معنوی از سوی ملاصدرا در واقع خروج از بحث اصلی، یعنی تناسخ مشهور و مصطلح است و تناسخ معنوی اصطلاحی است جعلی از جانب وی؛ زیرا آنچه مورد نزاع میان فلاسفه و مکاتب مختلف فلسفی و کلامی است، انتقال نفس از بدن انسانی به کالبدی دیگر در عالم ماده و دنیاست و چگونگی زندگی پس از عالم دنیا و ماده را به تناسخ تعبیر نمی‌کنند.

نتیجه‌گیری

اندیشه‌ی تناسخ مختص مکتبی خاص نیست، بلکه تمام مذاهب عالم، از بدویان وحشی گرفته تا امتهای پیشین که دارای فرهنگی متعالی می‌باشند، همه کم‌وبیش یا تصریحاً و یا به صورت کنایه به تناسخ پرداخته‌اند. این اعتقاد، معلول عدم درک صحیح و تفسیر نادرست از حقیقت آدمی، فلسفه‌ی آفرینش جهان و انسان و معاد آدمی است. علت رسوخ این اندیشه در آیین‌های مختلف را می‌توان خلط میان مسئله‌ی معاد و تناسخ دانست؛ چراکه از طرفی باور به حیات پس از مرگ در میان آدمیان پیشینه‌ای کهن دارد و از دیگر سو فهم چگونگی حیات پس از مرگ به علت پیچیدگی و نامحسوس بودن آن برای بسیاری مشکل‌زا شده است. این امر موجب نوعی برداشت و تفسیر نادرست از مسئله‌ی معاد شده و به شکل باور به تناسخ بروز کرده است.

بسیاری از فلاسفه‌ی مسلمان جهت زدودن ابهامات و شبهات در باره‌ی معاد که یکی از اصول مهم ادیان الهی است، به مسئله‌ی تناسخ که به نحوی حیات اخروی را به چالش می‌کشد، پرداخته‌اند و براهینی بر ابطال آن اقامه کرده‌اند. در این میان ملاصدرا^۱ شیرازی براهین فلسفی و عقلی ویژه‌ای بر ابطال تناسخ اقامه کرده است؛ مانند برهان قوه و فعل که مبطل همه‌ی اقسام تناسخ است و برهان حرکت جوهری وی که تناسخ نزولی را به وضوح ابطال می‌کند؛ زیرا پذیرش تناسخ نزولی، مستلزم پذیرش حرکت ارتجاعی در وجود، از اشد به انقص است و این مطلب با قانون حاکم بر طبیعت و سنت لایتغیر الهی، یعنی سیر استکمالی موجودات از نقص به کمال و از قوه به فعل بر مبنای حرکت جوهری منافات دارد.

منابع و مأخذ

- * قرآن مجید.
۱. ابن سینا، ابوعلی حسین ابن عبدالله؛ الشفاء - الطبيعيات؛ قم: منشورات مكتبة آيت الله العظمى المرعشى النجفی، ۱۴۰۵ق.
 ۲. آذرتاش، آذرنوش؛ فرهنگ معاصر عربی فارسی؛ تهران: نشر نی، ۱۳۷۹.
 ۳. اکبری، رضا؛ جاودانگی؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۲.
 ۴. بهمنیاربن مرزبان؛ التحصيل؛ تصحيح و تعليق مرتضى مطهرى؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹.
 ۵. جان، بی. ناس؛ تاريخ جامع ادیان؛ ترجمه علی اصغر حکمت؛ چ نهم؛ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
 ۶. حنا الفاخوری و خلیل الجر؛ تاريخ فلسفه در جهان اسلامى؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی؛ تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامى، ۱۳۸۳.
 ۷. خلیل جر؛ فرهنگ لاروس؛ ج ۱، ترجمه سيدحميد طبيبان؛ تهران: اميرکبير، ۱۳۶۵.
 ۸. راغب اصفهانی، حسين بن محمد؛ مفردات الفاظ القرآن الكريم؛ چ دوم؛ تهران: انتشارات مرتضوى، ۱۳۷۵.
 ۹. سبزواری، حاج ملاهادی؛ شرح المنظومه؛ تهران: انتشارات علمی اسلامیه، ۱۳۶۷.
 ۱۰. شیرازی، سيدرضی؛ درسهای شرح منظومه حکيم سبزواری؛ ج ۲، تهران: حکمت، ۱۳۸۳.
 ۱۱. صدرالدين شیرازی (ملاصدرا)، محمدبن ابراهيم؛ الحكمة المتعالية فى الاسفار الاربعة العقلية؛ ج ۸، بيروت: دار احياء التراث العربی، ۱۴۱۰ق.

۱۲. —، الحكمة المتعالية في الاسفار الاربعة العقلية؛ ج ۹، بيروت: دار احياء التراث العربي، ۱۴۱۰ق.
۱۳. —، الشواهد الربوبية؛ ترجمه و تفسیر به قلم جواد مصلح؛ تهران: سروش، ۱۳۶۰.
۱۴. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۵؛ بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۶۰.
۱۵. طبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ ج ۷، چ پنجم؛ تهران: ناصر خسرو، ۱۴۱۸.
۱۶. طبسی، شیخ نجم الدین؛ رجعت از نظر شیعه؛ قم: انتشارات دلیل ما، ۱۳۸۵.
۱۷. علمی اردبیلی، علی؛ فرهنگ فلسفه؛ ج ۲؛ مشهد: انتشارات امامت، ۱۴۰۴ق.
۱۸. عمید، حسن؛ فرهنگ عمید؛ چ دوم، تهران: جاویدان علمی، ۱۳۴۷.
۱۹. قیصری، داود بن محمود؛ شرح قیصری بر فصوص الحکم؛ تصحیح جلال الدین آشتیانی؛ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
۲۰. کاپلستون، فردریک؛ تاریخ فلسفه؛ ج ۱، ترجمه سید جلال الدین مجتبوی؛ تهران: انتشارات علمی فرهنگی و سروش، ۱۳۶۲.
۲۱. متقی، علاء الدین علی بن حسام الدین؛ کنز العمال؛ ج ۳، بیروت: مؤسسة الرساله، ۱۴۰۵ق.
۲۲. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، [بی تا].
۲۳. معلوف، لویس؛ المنجد الطلاب؛ ترجمه محمد بندر ریگی؛ تهران: اسلامی، ۱۳۷۴.
۲۴. معین، محمد؛ فرهنگ معین؛ ج ۱، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۵.
۲۵. یزدان پناه، سیدیدالله؛ شرح حکمت اشراق؛ ج ۲؛ تحقیق و نگارش دکتر مهدی علی پور؛ تهران: حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۹.